

خاطره

## خاطرات یک رزمنده از برخورد با گروه‌های انحرافی در اوایل انقلاب وقتی به مسجد پناه بردم از خطر جستم!

**غلامحسین بهبودی**

اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، گروه‌های انحرافی سعی می‌کردند از جوان‌های جنوب شهری و روستایی برای خودشان سمیاتی کنند. سمیبات اصطلاحی بود که آن روزها موازی جذب نیرو به کار می‌رفت. انقلابی در یک کشور پهن‌آور صورت گرفته بود که جوانان مشتاقش را به تقلا وامی‌داشت و از این رهگذر، هر نحله فکری‌ای سعی می‌کرد بیشترین طرفدار را جذب کند اما نهایتاً این خط انقلاب بود که اغلب جوان‌های ایرانی را حول محور نظام اسلامی و حضرت امام جمع کرد. متن زیر خاطراتی از رضا محمدیان، یکی از رزمندگان دفاع مقدس است که در مصاحبه با ما آن روزها روایت می‌کند.

**خانواده معمولی**  
من از یک خانواده معمولی در خیابان پیروزی تهران بودم. مرحوم پدر و مرحوم مادرم چون آدم‌های مذهبی بودند، از روحانیون حمایت می‌کردند و گوش به فرمان امام به جریان انقلاب پیوسته بودند. من هم که آن موقع نوجوانی ۱۴ ساله بودم، خیلی از بحث‌های سیاسی سر در نمی‌آوردم.  
بعد از پیروزی انقلاب، در محله‌مان خیلی از گروهک‌ها فعالیت می‌کردند. کیوسک‌های روزنامه‌فروشی، بولتن رسمی برخی از این گروهک‌ها را به فروش می‌رساندند. همسایه‌ای داشتیم که من را تشویق می‌کردنشریه می‌جماهد



عکسی از آشوب گروهک‌ها در محله‌های انقلاب

که شاهد شمارنویسی چریک‌های فدایی خلق بودم. جلورفتم و از آقایی که شمار می‌نوشت، خواستم من را با دوستانش آشنا کنند. (استش از اسم چریک‌های فدایی خوشم می‌آمد) جواب جولک خیلی بی‌ایدنه بود. ولم داد و گفت: اول نمی‌دانم چرا چنین حرفی به من زد. شاید چون سرم‌خورده بودم یا به هر حال دور فدایی‌ها را هم خط کشیدم و به همان جایی پناه بردم که پدرم به من یاد داده بود. رفتم مسجد و از امام جماعتش که حاج آقا محیی نامی بود، خواستم تا مرا قاطبی چپه‌های انقلابی کنند. حاج آقا رفتار خوبی داشت. شاید اگر آن روز من از طرف می‌کرد، سرتو شتم طو ر دیگری رقم می‌خورد. از همان روز قاطبی بچه‌ها شدم و با تشکیل بسجج، به عقوبت آن در آمدم. بعد از شروع جنگ هم که جبهه‌ای شدم و همان جا چیزهای زیادی یاد گرفتم.

وقتی به خاطرات آن روزها نگاه می‌کنم، می‌بینم حضرت آقا که از کرسی‌های آزاداندیشی در دانشگاه حرف می‌زنند، منظورشان چیست. همین حرف‌ها و طرح نظرات است که عیار هر طرز فکری را مشخص می‌کند. جوان اگر بصیرت و آگاهی پیدا کند، درست و نادرست را متوجه می‌شود. به نظر من تفهیم درست ارزش‌های انقلاب اسلامی، خیلی از جوان‌هایی را که الان دچار ناامیدی هستند، اهل می‌کند. پرداختن به سیره شهید، یکی از بهترین کارهاست. مگر نه اینکه حضرت آقا هم گفته‌اند: زنده نگه داشتن یاد شهید کمتر از شهادت نیست.

می‌کرد. به کهنوردی و ورزش‌های رزمی به ویژه کاراته هم علاقه داشت و کار می‌کرد. کتاب‌های تاریخی و آثار استاد مطهری را مطالعه می‌کرد. یکی از عمده‌ترین فعالیت‌های احمد، آگاه‌سازی جوانان نسبت به گروه‌های منحرف مثل منافقین بود که سعی داشتند جوانان را نسبت به جنگ و جهاد بی تفاوت کنند. هر روز برای آگاه‌سازی جوانان به بحث با آنها می‌پرداخت و با تمام وجود سعی می‌کرد برای رفتن به جبهه جزو اولین نفرات باشد. دائم به پایگاه بسج و مسجد رفت و آمد می‌کرد. بعد از هر نماز، قرآن قرائت می‌کرد. در سال ۱۳۶۲ از دواج کرد. دو سال بعد پسرش، علی به دنیا آمد و شش ماه بعد از شهادتش صادق متولد شد.

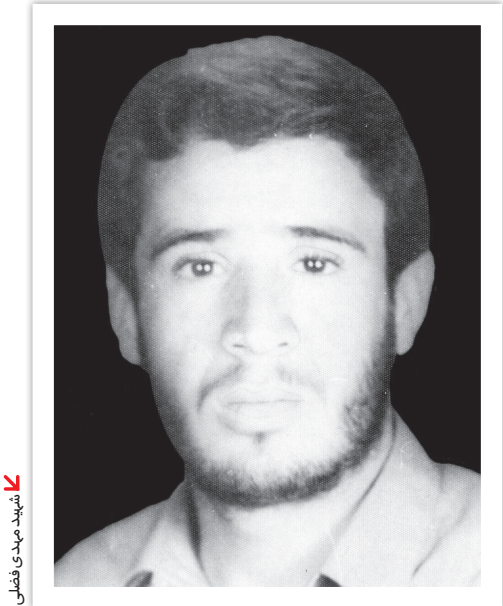
**مکه خونین ۶۶**  
احمد علاوه بر تدریس، تحصیل در رشته دبیری زبان و ادبیات عرب دانشگاه فردوسی را آغاز کرده بود. سه روز تدریس می‌کرد و سه روز درس می‌خواند. سال ۶۶ به مکه مشرف شد و در جریان حمله سعودی‌ها با تمام وجود به زائران بیت‌الله الحرام کمک کرد. پسر عموز رزمنده‌های دائمی جبهه بود. از تک‌تیراندازی گرفته تا معاون و فرمانده دسته و فرمانده گروهان مسئولیت‌های متعددی داشت. در عملیات رمضان، بیت‌المقدس و... هم حضور یافته بود. در فتح خرمشهر بر اثر اصابت ترکش از ناحیه دست مجروح شد. بعد از مجروح شدن، همسر مهدی چند ماه از او مراقبت کرد. رابط‌های عجیبی بین این دو برادر وجود داشت. نمی‌توانستند در درد و مشکل یکدیگر را تحمل کنند. هیچ‌کدام راضی نمی‌شد دیگری به زحمت و سختی بيفتند. احمد برای درمان، همراه مهدی به آلمان رفت اما مرتبه دوم نتوانست او را همراهی کند. بی‌قراری‌های احمد برای مهدی که برای درمان به آلمان رفته بود، غیر قابل باور بود.

**رابرمانه گروهان**  
سه ماه مانده بود احمد مدرک کارشناسی‌اش را بگیرد که تحصیل را رها کرد و برای آخرین بار به جبهه رفت. با حمله منافقین به کشورمان احمد همراه همسر مهدی به عنوان فرمانده گروهان اعزام شد. مهدی در عملیات مرصاد هم‌رمز برادرش احمد بود.  
**۲ کیوتو با یک بال**  
مهدی و احمد هر دو در یک روز و در یک نقطه به شهادت رسیدند. اول همسر مهدی در پنجم مرداد ۶۷ در روند اجرای عملیات مرصاد با اصابت ترکش مجروح می‌شود. وقتی تیر می‌خورد و به زمین می‌افتد احمد به ستمش می‌ود تا کمکش کند. در همین حین تانکی که کنارشان بوده آتش می‌گیرد و منفجر می‌شود. همسر در آتش می‌سوزد اما اثری از جنازه احمد پدید نمی‌شود. هر دو برادر با هم در کنار هم و در یک لحظه به شهادت رسیدند. گویی دو کیوتو با یک بال به سوی خدا به پرواز درآمدند. همان روزها بقایای پیکر مهدی آمد و سال ۸۱ تکه‌هایی از استخوان احمد تفحص و شناسایی شد. مهدی یکم مرداد به جبهه اعزام و پنجم مرداد مصادف با عید قربان به شهادت رسید و خبر شهادتش عید غدیر به ما اطلاع داده شد. این دو برادر در عید قربان به قریانگاه شهادت رفتند.

مهدی بسیار به انجام فرایض دینی و نافله نماز شب مستحقات بود. خوش برخورد و مهربان بود. رفاقت خوبی هم با دانش آموزانش داشت. در بخش‌هایی از وصیتنامه‌اش همه را به توجه به دین اسلام، حمایت از امام خمینی (ره) و مسیر اسلام رهنمون شده و نوشته بود: زنده‌ترم راه این راه بشارت دهید.



شهیهد مهدی فضل



شهیهد مهدی فضل

**زائر امام رضا (ع)**  
همسرم به امام رضا (ع) ارادت خاصی داشت. همیشه قبل از اعزام و بعد از بازگشتش از جبهه به پایوس آقا می‌رفت. از شارهرد تا مشهد حتی اگر ۲۴ ساعت هم مرخصی داشت خودش را ملزم می‌دانست که به زیارت امام رضا (ع) برود. زمانی هم که شهید شد، پیکر پاکش اشتباهاً به مشهد مقدس منتقل شد و بعد از شناسایی شارهرد منتقل شد.

**وابستگی ۲ برادر**  
احمد و مهدی بسیار به هم وابسته بودند. پسر عمویم شهید احمد فضل متولد شهر بویر ۱۳۳۵ بود. آن طو ر که از طریق خانواده متوجه شدم، احمد از همان دوران کودکی نماز و مسائل دینی راه خوبی می‌دانست، باهوش بود. با تلاش فراوان و پیس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۵۴ از دانشسرای گرگان، تحصیلاتش را در مرکز تربیت معلم ادامه داد. از سال ۵۷ به شغل معلمی پرداخت. احمد در کنار تعلیم دانش آموزانش به محرومان و تنگدستان هم توجه ویژه‌ای داشت. هدفش تنها رضایت خدا بود. در کنار

شده بود. درد داشت؛ درد سنگینی که با کمی سرماخوردگی کلیه‌هایش درد می‌گرفت و به خودش می‌پیچید. اگر چیز سنگینی برمی‌داشت، کمرش عفونت می‌کرد و همه اینها با تب‌ورز همراه بود.  
**مجتبی، ابوالفضل و هادی**  
یک سال بعد از از دواج‌مان یعنی سال ۱۳۶۶ هادی به دنیا آمد. مهدی از شنیدن خبر پدر شدنش بسیار خوشحال شد، وقت نامگذاری برای فرزندمان خاطر‌هانگیز بود. مهدی اسم مجتبی را زیاد دوست داشت و من هم نام ابوالفضل و خانوادهاش اسم هادی را. اسم‌ها را نوشتیم و وسط قرآن گذاشتیم. اسم هادی در آمد و نام پسرمان را هادی گذاشتیم.

**عاشق امام**  
مهدی عاشق امام(ره) بود. در مورد حضور مسترمرش در جبهه می‌گفت: جهاد تبعیت از فرمان امام(ره) است، ما باید لیبک بگوییم. من هم با دفاع از حریم کشورمان مخالف نبودم. هر چند نبودن مهدی سختی‌های زیادی برای من داشت. در دو سالی که با هم زندگی کردیم، چهار مرتبه اعزام شد. من همان سال اول بار دار شدم و به بودن ایشان خیلی نیاز داشتم. مسئولیتش فرمانده دسته و جانشین گروهان بود و نمی‌توانست زیاد پیشمان بماند. بعضی وقت‌ها جبهه رفتنش ۴۵ روز طول می‌کشید.

**شهید خوش قول**  
بار آخری که اعزام شد، اول مرداد ۶۷ هم‌زمان بود با فقمتم ذی‌الحجه. این اعزامش با همه دفعات قبل تفاوت داشت. انگار می‌خواست پرواز کند. نمی‌توانستیم از هم جدا شویم. لحظات خاطر‌هانگیزی که هرگز فراموش نمی‌کنم. صبح روز شنبه یکم مرداد ۱۳۶۷ بود که آقامهدی صبحانه‌نخورده آماده شد و بیرون رفت. بعد از یک ساعت به خانه برگشت. حال عجیبی داشت؛ گفت: «من و احمد می‌خواهیم با هم به جبهه برویم». گفتیم: «شوخی نکن! شما تازه آمدی، بس است دیگر به اندازه کافی رفتی، همه بدنت مجروح شده». مهدی گفت: «پيام امام خمینی است و فرمودند که من بعد از قطعنامه جام زهر نوشیدم. این دفعه طولانی نیست، ۱۰ روز نشده برمی‌گردیم.» بعد از ظهر وقت اعزام بود. اعزام رزمندگان در شهر ما از میدان مرکزی شهر، خیابان مصلی بود. ما همه آنجا بودیم.

**صغری خیل فرهنگ**

حکایت شهیدان مهدی و احمد فضلی داستان دو برادری است که به شدت وابسته همدیگر بودند. آخر هم در نتیجه همین دلبستگی هر دو در یک روز و در یک نقطه به شهادت رسیدند. کلثوم فضلی، همسر شهید مهدی فضل‌ای روز عید غدیر سال ۶۷ را به یاد می‌آورد که خبر شهادت این دو برادر هم‌زمان به خانواده می‌رسد. آن موقع کسی نمی‌دانست چرا با وجود اعلام شهادت هم‌زمان این دو برادر، هیچ اثری از پیکر شهید احمد به دست نیامده است. بعدها هم رزمانشان خاطره عجیبی از نحوه شهادت این دو برادر تعریف می‌کنند. این خاطره و ششمه‌ای از زندگی شهیدان فضل‌ای را در گفت‌وگوی ما با کلثوم فضل‌ای همسر شهید مهدی فضل‌ی پیش رو دارید.

**شلوغ ترین فرزند**

همسر م شهید مهدی فضل‌ای آخرین فرزند خانوادهاش بود که در روز ۲۳ دی ۱۳۳۹ در شارهرد به دنیا آمد. شلوغ‌ترین عضو خانواده نسبت به بچه‌های دیگر هم بود. پدرش با کشاورزی و با در آمد مختصر چرخ خانواده پرجمعیتش را می‌چرخاند. مهدی دوره ابتدایی و راهنمایی‌را در مدارس فروسی و داریوش پشت سر گذاشت و از دبیرستان دکتر علی شریعتی دیپلم فرهنگ و هنر گرفت. با اوج گرفتن مبارزات انقلابی در توزیع اعلامیه‌های امام و تظاهرات مشارکت داشت و انقلاب مسیر زندگی‌اش را تغییر داد.

**چاماند**  
مهدی از همان ابتدای جنگ در جبهه حضور داشت و چند دفعه هم مجروح شد. همیشه می‌گفت من سعادت شهادت ندارم. سال ۶۱ در عملیات مجرم از ناحیه شکم به شدت مجروح شد. هیچ کس به زندگی مجددش امید نداشت. حتی پدرش قند و برنج تهیه کرده بود که اگر مهدی شهید شد اما گی بر گزاری مراسم‌را داشته باشد اما تقدیر الهی بود که در آن مقطع زند بماند. وقتی به شهادت دوستانش غمغه می‌خورد به یاد آن مجروحیت سختش می‌افتاد و می‌گفت: «من اگر می‌خواستم شهید شوم، همان سال می‌شدم.» بعد از مدت‌ها حضور در جبهه حس چاماندگی از قافله شهیدارایش سخت بود. همان سال‌های جنگ مهدی دو مرحله برای درمان به آلمان رفت. دفعه اول با احمد برادرش و مرحله دوم خودش به تنهایی رفت. نیاز به عمل جراحی داشت ولی چون ترکش کنار نخاع بود، اجازه ندادند. بعد از جراحی مجروحیتش هم بود که به خواستگاری می‌آمد.

**معلم شهید**  
من و مهدی و پسر عمو و دختر عمو بودیم. شناخت کاملی از او داشتم. مهدی جانباز بود و وضعیت بدنی سالمی نداشت و مرتب هم به جبهه می‌رفت. به خواستگاری‌اش جواب مثبت دادم چون مثل برادر م همه زندگی‌اش را وقف جبهه کرده بود. من و مهدی ششم شهریور ۶۵ از دواج کردیم. مراسم خوبی داشتیم.

روز یک روز عقد کردیم. روز بعد جشن عقدمان را گرفتیم و در سوومین روز جشن عروسی‌مان را برپا کردیم. همسر م معلم بود و هم‌زمان در کنگور دانشگاه شرکت کرده بود تا ادامه تحصیل بدهد.

**زندگی ساده**

بعد از دواج، زندگی ساده‌ای را شروع کردیم. جانبازی و مجروحیت‌های پی در پی همسر م را اذیت می‌کرد. بار اول از ناحیه گردن مجروح



عکسی از آشوب گروهک‌ها در محله‌های انقلاب

همسر م در آتش می‌سوزد اما اثری از جنازه احمد پیدا نمی‌شود. هر دو برادر با هم در کنار هم و در یک لحظه به شهادت رسیدند. گویی دو کیوتو با یک بال به سوی خدا به پرواز درآمدند.

طراحی: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۱۱

**جدول**

۹	۲	۱				
			۶	۷		
			۵		۸	۲
				۴		۴
				۷	۶	۲
۶			۳			۲
					۸	
			۹	۲		۸

**جدول سو دو کو**

ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کارورند

**جدول کلمات متقاطع**

**پاسخ جدول شماره ۵۷۱۰**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب
ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب	ب	ا	ب	ا	ب

**از راست به چپ**

- ۱- پس از استانبول دومین شهر بزرگ کشور ترکیه است -از دوخت‌های تزئینی دوره هخامنشیان ■ ۲- دارای اختلال-نمایش با حیوانات-صمغ درختی ■ ۳- میمون دم-کوتاه-پذیرفتن سخن-اداره کننده ■ ۴- قیم-سایه و تیزی-گی-بامبری -خبیر ■ ۵- کوبیده-سوار نیست-نوعی چادر ترکمانان ■ ۶- گروه مخفی خلافکاران-استخوان جلیوی سینه-قیمت بازاری ■ ۷- شکر بلورین-مجموع قواعد و احکام-برنده ای شبیه مرغابی ■ ۸- تقسیم-پاک و ظاهر-انتقام ■ ۹- میوه خوب-وسیلله ای در موتور اتومبیل که روی دو محور قرار دارد و حرکت پیستون را تنظیم می‌کند-اسب خوب ■ ۱۰- مرغابی-پاسخ-عایدی ■ ۱۱- توبت فیلم-از نام‌های خداوند به معنی نگهبان-زوبین ■ ۱۲- خانه و مکان-هیزم-بیماری واگیردار-دشمن ■ ۱۳- دیوار کم قطر و نازک-توان-تنظیم کلی موتور با دستکاه الکترونیکی ■ ۱۴-رنجیده و ناراحت-حلقه فلزی چرخ اتومبیل-دروازه بان سابق تیم ملی انگلیس ■ ۱۵- محل-نشستن-کسی که کارش خرید و فروش گوسفند است

**از بالا به پایین**

- ۱- خودرو حمل بیمار-قدیم و گذشته ■ ۲- هر چیز بهبوده-نوعی آلت موسیقی شبیه تار-خطری که کارگران معدن را تهدید می‌کند ■ ۳- امتحان نوشتنی-چکاندنی اسلحه-پوست دباغی شده ■ ۴- لفظی در ابتدای مکالمه تلفنی-پاسخ به حمله دشمن-مکان-خرابی و ویرانی ■ ۵- پاکیزه-مقدار کمی از هر چیز-نفس خسته ■ ۶- سنگ آسپاب غلات-شایسته-از-سور قرانی ■ ۷- تیر پیکاندار-انگه به اراده خویش آماده انجام کاری شود-فانی ■ ۸- مالیاتی-که از هر فرد گیرد-تبار-کابین زن ■ ۹- سوار شدن-متحرک-تا-کاسی پرفزفیت ■ ۱۰- فیلم هیچکاک-روغنی صنعتی-از مصالح ساختمانی ■ ۱۱- رمزنگاری رایانه ای-فادر-غذای مجردی ■ ۱۲- از اعداد ترکیبی-زمین کننده شده-هشتم-از شهدای کربلا ■ ۱۳- چوب پهن کردن خمیر-پیک-دشمنی ■ ۱۴- انگور خشک-زود و سریع-معامشات کردن ■ ۱۵- فوت و توان-چرخبال